

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مطرح شد این بود که راجع به معاملات صبی عقد صبی و اقرار صبی بلکه عده‌ای از موارد، محل کلام شد که بین اصحاب گفته شد اینها لا عبره بها، عرض شد به اینکه انصافش وقتی در فقهای شیعه دیده می‌شود انصافا از آنجایی که اقوال دارند حالا فرض کنید صدوق چون نفی و اثبات ندارد، صدوق اصلا متعرض نشده است، اما آنهایی که اقوال دارند انصافا مشهور بلکه ادعای اجماع هم شده قائل هستند که لا عبره بها، این را نمی‌شود انکار کرد.

انما الکلام که در فقه ما الان در اصول ما در فقه ما مورد تحقیق قرار می‌گیرد این است که می‌شود این را اثبات کرد یا نه خوب آنچه که امروزه به نحو کلیشه‌ای وجود دارد این است که مثلا اگر شهرت پیدا کرد خصوصا از قدما خصوصا مثل شیخ این کافی است برای حجیت، عده‌ای هم خوب می‌دانیم که قبول نکردند، عده‌ای اجماعات مثل ابن زهره و سید مرتضی را کافی می‌دانند و قبول می‌کنند، عده‌ای هم آنها را قبول نمی‌کنند، آن اجماعات را به اصطلاح فاقد ارزش می‌دانند و دیروز هم یک توضیحی که داده شد بیشتر با این اصطلاح روبرو هستند که این اجماعات دارای یک پشتوانه‌ی واقعی نیستند که با قول امام ملازم باشند.

در میان شیعه اجماع بما هو اجماع حجت نیست بما هو کاشف عن قول الامام، شبیه این مبنا را عرض کردیم هزار سال قبل داوود بن علی اصفهانی دارد آن به صحابه زده است، آن هم می‌گوید اجماع حجت نیست مگر به خصوص اجماع صحابه که کاشف از قول رسول الله است، اگر صحابه اتفاق کردند معنایش این است که قول پیغمبر است.

اما فرض کنیم من باب مثال مالک فقیه مدینه در میانه‌ی قرن دوم ایشان هم اجماع اهل مدینه را حجت می‌داند نه به لحاظ کاشفیت اشتباه نشود، آن به لحاظ ذاتی است، یعنی خود اجماع اهل مدینه روایتی را نقل می‌کند که اهل مدینه آن حرف‌های زشت و باطل و اینها را دور می‌ریزد ولذا اجماع خصوص اهل مدینه را حجت می‌داند، اگر اهل مدینه اجماع کردند درش کاشفیت نیست، بلکه خودش

فی نفسه حجت است بلکه ظاهرش این است که جزو مصادر تشریعی می‌داند بالاتر از حجیت، اجماع هم نزد اهل سنت جزو مصادر تشریع است، اجماع هم در نزد زیدیه ... الان دقیقاً تصادفاً می‌خواستم تازگی به کتب اصولی‌شان مراجعه کنم لکن نشد، به نظر من آنها هم چون دارند در کتاب‌های فقهی‌شان دیدم اما در بحث اصولی‌شان دقیقاً نگاه نکردم.

آنها عنوان اجماع العتره دارند اجماع علمای عترت، آن هم جزو حجج است، آن هم جزو منابع تشریع نیست، جزو حجج است، پس بنابراین ما در باب اجماع اقوال مختلفی داریم، یکی مشهور بین عامه که قائل هستند که اجماع جزو مصادر تشریع است، جزو حجج نیست، جزو طرق نیست، مثل خود کتاب است، مثل خود سنت است، ولذا هم عرض کردیم شبیه این اجماع در کلمات عبدالله بن مسعود آمده است، ما را اله المسلمون حسن فهو عند الله، ببینید عند الله گفت تشریع است، فهو عند الله حسن، ولذا یک مناقشه‌ای هم کردیم چند روز پیش یک بحثی راجع به کلام ابن مسعود که این کلام قبولش فوق العاده مشکل است و توضیحاتی را هم آنجا عرض کردیم، یک دلیلی هم می‌گوید که خصوص اجماع اهل مدینه جزو مصادر تشریع است یا حجت، یک قولی هم خصوص اجماع عترت را حجت می‌داند آن را هم فکر نمی‌کنم مصادر تشریع بداند.

یک قولی هم قول ظاهری‌ها خصوص اجماع صحابه را کاشف می‌دانند و مطلق اجماع را حجت هم نمی‌دانند چه برسد به مصادر تشریع، این مجموعه‌ای اقوالی است که در دنیای اسلام بوده، شیعه هم ظاهراً از قرن پنجم و اینها البته ما کلمه‌ی هذا لا خلاف من بین علمائنا داریم، از قرن دوم در زمان ائمه هم داریم توضیحاتش را در محل خودش عرض کردیم، اما آنکه رسماً در فقه ما وارد شده از قرن چهارم، پنجم از مسأله‌ی حجیت خبر، کسانی که منکر حجیت خبر شدند، برای اثبات احکام شریعت به اجماع برگشتند.

یکی از حضار: وقتی ز مصادیق تشریع بدانیم یعنی می‌تواند در مقابل قرآن بایستد؟

آیت الله مددی: بله دیگر تخصیص است در مقابل قرآن.

یکی از حضار: فقط تخصیص؟

آیت الله مددی: بله دیگر حکم الهی را بردارد.

چون آنها اجماع هر اصل را حجیت می دانند، یادم رفت این را هم بگویم، آنها هم مثل ما نیستند اهل سنت مثلاً در این زمان اجماع منعقد شد و لذا هم در اجماع حیات را شرط می دانند، در این زمان علما اجماع کردند که مثلاً قربانی درست مصرف نمی شود یا نکشید یا در شهر خودتان بکشید، می گویند این حکم الله می شود حکم آیهی مبارکه برمی گردد، حالا عصر بعد علما اختلاف کردند دیگر آن حکم نیست، ما الان چون اینطوری بررسی نمی کنیم، تا اطلاع به زوایای مبانی طرف پیدا نشود انسان نباید صحبتی بکند، مبانی شان این است یعنی مبانی که در باب اجماع دارند این است، لذا اگر اجماعی شد قبول می کنند، همین که اختلاف شد می گویند عصر تمام شد دیگر این حکم حجت نیست.

این را یک نوع منبع تشریع می دانند، چون اینها یک اصل اولی دارند، اشتباه نشود کلاً، اصل اولی شان این هست که احکام در قرآن محدود است در سنت هم بیان شده اگر در قرآن و سنت نیست دیگر نیست، حالا که نیست اگر علما اتفاق کردند هست می شود، لذا مثل اخباری ها که به اصولی ها حمله کردند در مسالهی اصول عملیه در مسالهی اجماع، برائت مخصوصاً نظرشان این بود که این مسائل مبتنی بر این بوده است که نیست با اجماع هستش کردند این با روایات شیعه که احکام همه نزد بقیه الله موجود است نمی سازد.

اشکالشان این بود که این قبول حجیت اجماع در کلمات علامه و غیر علامه با مبانی شیعه نمی سازد، چرا چون عرض کردیم اصلاً چند بار عرض کردم از بحث کمی خارج بشویم اصل اجماع و قیاس در ورودش در نصوص دینی ...، حالا مرحوم شیخ در بحث اجماع دارد الذی هو الاصل له وهم الاصل زده به سقیفه لکن در استدلال فقهی اجماع از زمان دومی رایج شد، و اجماع هم در عده ای از تعاریفشان اهل حل و عقد است این برای دومی است، عرض کردم یک مجلس مشورتی داشت استشاری داشت، سی نفر از صحابه در آن جمع کرده بود هر مسالهی جدیدی بود فرض را بر این می گذاشتند که این مسالهی جدید در قرآن نیست بعد سوال می کردند کسی هم روایت از رسول الله نقل نمی کرد، بنا هم نبود آنچه که امیرالمومنین نقل می کند قبول بکند والا به وصایت می رسیدند آن را هم می خواستند منکر بشوند و منکر شدند مسالهی وصایت، انکار وصایت از همان اوائل است، خود عائشه دارد، قیل لعائشه ان رسول الله اوصی الی فلان قالت متی اوصی الیه دروغ است این پیغمبر اصلاً وصیت نکردند.

این انکار از همان زمان شروع شد ، لذا به این مجبور شدند که ما چه کار کنیم ؟ این با مسأله‌ی مشورتی خودشان مشورت می‌کرد یک مسأله را مطرح می‌کرد قبول می‌شد این را اعلام می‌کرد این شد اجماع، این که می‌گویند اجماع اهل حل و عقد هم برای همین است، نکته‌اش این است.

عرض کردم سی نفر بودند پانزده نفر از اهل مکه اصطلاح ما مهاجرین مثل علی بن ابی طالب مثل سعد بن ابی وقاص مثل طلحه مثل زبیر اینها اهل مکه هستند، اینها در این مجمع مشورتی دومی بودند، پانزده نفر هم از بزرگان اوس و خزرج و مسلمانان به اصطلاح انصار مدینه بودند که مجموعاً سی نفر بودند یا به رای خودش مطلبی را قبول می‌کرد می‌شد قیاس ، البته در آن زمان کلمه‌ی قیاس را به کار نمی‌بردند کلمه رای بود، هذا رای ، نوشتند اهل سنت در قرن اول اسمش رای است در قرن دوم اسمش قیاس است، و یا اجماع، پس اجماع به عنوان یک دلیل و کذلک قیاس یا رای از همان زمان دومی چون فتوحات اسلامی زیاد شد و مشکلات فراوانی آمد .

البته عرض کردم یک بحث این بود حالا اگر ما با مسأله‌ی جدید روبرو هستیم، مثل زمان ما، و حکمش در کتاب و سنت نیست رهایش بکنیم بگوئیم کتاب و سنت این قسمت را متعرض نشده است، این نتیجه‌اش این بود که شریعت تدریجاً از بین می‌رفت این با تفکر خاتمیت که در متن قرآن آمده نمی‌ساخت ، لذا انصافاً این قسمتشان خوب بود ، به جای اینکه بگویند چون در کتاب و سنت نیامده پس ما هم چیزی نمی‌گوئیم ، سعی کردند که حکمش را از کتاب در بیاورند به این عنوان ما من شیء الا وجرى فیه کتاب او سنه .

همین کاری که ما الان داریم می‌کنیم، الان هم مطرح است همین مسأله بعینها الان مطرح است، با این ربطی که مسأله‌ی جهانی پیش آمده خوب این مطلب در مقابل دین هم مطرح می‌شود عین این مطلب ابتدائاً در زمان دومی آمد از نظر فکری هم اواخر قرن اول آمد، با ترجمه‌ی تدریجی آثار یونانی و رومی که ظاهراً زیر بنای این ترجمه هم از شام شروع شده است، به خاطر اینکه نزدیک ایتالیا و روم و یونان بود از آنجا شروع شد می‌گویند که معروف است اولین مترجم خالد پسر یزید بن معاویه است، حتی عده‌ای گفتند که اصلاً جابر بن حیان همین است این خالد بن یزید است این اسم مستعار است به اصطلاح این اسم رمزی است و الا در حقیقت مراد این است.

یا مراد جابر وقتی می گوید دخلت علی سیدی این شخص است خالد به یزید بن معاویه است، گفته شده است، حالا به هر حال آن بحث جابر در جای خودش مطرح خواهد شد.

به هر حال این مطلب را ما از آن زمان با آن روبرو شدیم ، ما آمدیم این بحث را هم مطرح کردند که حجت هست یا نه الان بنای اصحاب این نیست، آن وقت آن اجماعاتی را هم که آمدند محدودا قبول کردند یک بحث دیگری هم مطرح می شود و آن بحث این است، خوب این بحث را شاید بعضی مطرح کرده اند ندیدم همه گفته باشند، یعنی متعارف نیست، فرض کنید شیخ انصاری و دیگران و اصحاب یک مدتی را رویش چکش کاری کرده باشند.

آیا این فرقی که اجماعات محدود قائلند به درد ما می خورند یا نه یا حتی همان عامه ی مسلمانان، مثلا ظاهری ها می گویند اجماع الصحابه ، اگر در مساله ای ادعای اجماع صحابه کردند می توانیم بگوئیم پس این کاشف از این است که نظر مبارک امیرالمومنین هم همینطور است ایشان هم جزو صحابه است دیگر ، نظر مبارک امیرالمومنین هم در حقیقت همین بوده همین که ایشان اسمش را گذاشته اجماع صحابه ، این اگر باشد شبیه اجماع تضمینی است که سید مرتضی گفته است.

دو ، اجماع اهل مدینه که مالک گفته است این شامل امام صادق می شود یا نه، سه اجماع العتره ای که زیدیه گفتند، شامل ائمه ی ما هم می شود یا نه چون آنها هم قطعا جزو عترت هستند دیگر. این هم یک ذیل فرع بحث آنهاست، چون ما آمدیم گفتیم قول امام معصوم سوالی که اینجا مطرح می شود این است که آیا این اجماعاتی که محدود است این به درد ما می خورد یا نه ، این هم یک بحثی است که ما مطرح می کنیم، البته بین علمای ما خیلی مطرح نشده است و به این صورتی که الان من عرض کردم جایی ندیدم ، یا حتی اجماعی که اهل سنت ادعا می کنند، مثلا در زمان دومی ادعای اجماع می کنند در بین صحابه ، این صحابه شامل امیرالمومنین هم بشود، آیا می توانیم قبول بکنیم این هم انصافا کمی مشکل دارد توضیحاتش در محل خودش خواهد آمد.

الان تقریبا مبنا بر این است، عده ای مثل مرحوم آقای بروجردی شهرت را قبول می کنند، لکن بیشتر شهرت قدمایی، آن وقت شهرتی که از زمان شیخ طوسی به بعد مطرح می شود باز محل اشکال است، عده ای هم این شهرت را قبول می کنند، ولو از زمان شیخ به بعد است،

مثلا اجماعاتی است که در علامه آورده است، بعد از شیخ طوسی، اینها را عده‌ای هستند از علمای ما که قبول می‌کنند و بیشتر هم مسالهی این است که حسن ظن به علما و فقها هستند و بزرگان هستند و مصادری دارند.

این بحث که می‌گوییم اینها دنباله رو یا مقلد شیخ طوسی بودند که مرحوم ورام نقل می‌کند خوب اثبات نشده است. راجع به حدیث رفع قلم هم عرض کردم ما شبهات تاریخی داشتیم، شبهات اشکال سندی و اینها، این روی میناست. عده‌ای می‌گویند وقتی کسی مثل شیخ مفید می‌گوید روت العامة والخاصة شیخ مفید شخصیت کمی نیست، معلوم می‌شود این روایت در روایات شیعه موجود بوده فعلا دست ما نرسیده است، چون عرض کردیم فعلا ما حتی روایت ضعیف هم نداریم که رفع القلم عن الصبی، چنین روایتی اصلا نداریم، در شیعه نداریم اصلا، از آن طرف هم شیخ مفید خوب کم شخصیتی نیست، می‌گوید روت العامة والخاصة.

پس یک مقدار مسائلی که در اینجا مطرح می‌شود حالا اسمش را بگذاریم حسن ظن، یا اعتقاد یا یک نوع نحو اجتهاد این راجع به این است، معلوم می‌شود که یقینا بیش از یک بار است، البته در عامه که زیاد هستند پنج شش نفر هستند که نقل می‌کنند، بعید است در شیعه اصلا نباشد، به این وضعی که الان من عرض بکنم.

چون عرض کردیم این که الان ما در شیعه داریم در کتب اربعه فقط یک روایت در تهذیب است لا حد علی مجنون است، دیگر رفع القلم در کتب اربعه نداریم، در کتاب ارشاد شیخ مفید همین عبارت هست، در قرب الاسناد حمیری که این هم در کتب اربعه نیامده است، در باب دیه، و قد رفع القلم عنهما عن الصبی والمجنون، سه تایی هم نیست، این کل ما هو الموجود در مصادر شیعه است.

البته بعدها مثل مرحوم غنیه دارد که اجماعا عقد صبی باطل است ولقول النبی رفع این را قبول کردند، این قبول‌ها قاعدتا بعد از شیخ طوسی است، اما آنکه برمی‌گردد به منابع حدیثی ما نداریم.

اگر یاد آقایان باشد من عرض کردم در یک فتره‌ای از تاریخ دنیای اسلام حدیث را از زاویه‌ی فقاها نگاه کردند، عرض کردیم بعد از عهد صحابه تا عهد تابعین و فقها تا حدود سال‌های صد و پنجاه بلکه بیشتر، حتی بعدها ادامه پیدا کرد لکن آن که رایج بود حدیث را از زاویه‌ی فقاها نگاه می‌کردند، از سال‌ها صد و پنجاه شروع شد مسالهی روایت و رجال و تحقیق در حال رجال و حدیث اینها دیگر

رسید به قرن سوم اوئل قرن سوم این کتاب شافعی آمد و صحبت‌ها و مناقشاتی را مطرح کرد، احمد بن حنبل بعدش آمد شاگرد شافعی هم هست، مطالبی را مطرح کرد و احادیث خاصی را جدا کرد، در همین زمان‌ها هم شاگرد احمد بن حنبل یعنی مثل بخاری و مسلم حالا گفته شده که بخاری اولین شخص است اما ظاهراً قبل از بخاری هم صحیح داریم، اما قطعاً مشهورش بخاری است آمدند خصوص روایت صحیح را بررسی کردند، یعنی آمدند حدیث را تدریجاً در قرن سوم حدیث از زاویه‌ی حکایت بررسی شد.

الان به شما عرض کردیم اگر از زاویه‌ی فقاہت نگاه کنیم یک فقیهی مثل ابن زهره در کتاب غنیه این حدیث را آورده است، این می‌شود زاویه‌ی فقاہت در قرن اول و دوم بحث سر این بود که فقیه وقتی یک حدیثی را می‌آورد این در حقیقت ابواب فقه را نگاه می‌کند، نمی‌خواهد فقط همین حدیث را اینجا نگاه بکند، احکام متعددی را نگاه می‌کند با دیدن آن احکام حدیث را قبول می‌کند یا نفی می‌کند اما در زاویه‌ی حکایت افتادند به اینکه این از چه کسی نقل کرده آن از چه کسی نقل کرده است، این ثقة است آن ثقة نیست، راه عوض شد.

یکی از حضار: شبیه قیاس می‌شود دیگر.

آیت الله مددی: اولی؟

یکی از حضار: بله

آیت الله مددی: بله لذا هم شما در فقه حنفیه که نگاه می‌کنید از این راه زیاد دارند، یک مطلبی که می‌ماند کما اینکه در باب طهارت اینطور است کما اینکه در باب دیات اینطور است، دائماً ابواب مختلف را مثال می‌زنند، و این منشاء این شد که بعدها فقه را در ابواب مختلف ببینند این دیدن فقه در بعدها منشاء شد که کتاب اشباه و نظائر بنویسند، که ما اصطلاحاً قواعد فقه می‌گوییم.

یعنی یک مطلبی را که آمدند گفتند ده‌ها مورد در فقه دیدند و با همدیگر بررسی کردند و لذا خود من هم عرض کردم در حقیقت در قرن اول و دوم که مسالهی قیاس مطرح است قیاس یک نوع جو و فضا سازی فقهی است. حالا بعدها هم می‌گفتند تمثیل منطقی در حقیقت اولش این نیست، و لذا از فقیه قبول می‌کردند فقیه هم آن بود که احاطه‌ی به فقه دارد، ابواب فقه را نگاه می‌کند، با ملاحظه‌ی آن ابواب

دارد می گوید اما در باره ی حکایت نه دیگر این سند را فلانی ضعیف است، فلانی ثقه است، فلانی ممدوح است، فلانی حسن والی آخره، همین را نگاه می کردند.

این دو تا زاویه است، پس یک بحث بحث اجماع بود، ما از این بحث اجماع به یک عبارتی تعبیر کردیم که اجماع اگر حجیتش اثبات بشود بلا اشکال یک فرهنگ دینی حساب می شود از اینکه عده ای از علما اعتقاد پیدا بکنند، البته حجیت در بین دنیای اسلام احتیاج به اجماع و شهرت و اینها نداشت نظر یک فقیه واحد هم حجت بود آن حجت برای مقلد است، الان ما بحث حجت که می دانیم حجت برای مجتهد است اشتباه نشود، رای فقیه واحد برای مجتهد دیگر حجت نیست.

می رسد کلام در جایی که عده ای از فقها با اختلاف مبانی یک مطلب واحدی را بگویند این مشکل درست می کند، آن که به درد فقیه می خورد و بررسی می کند متفاوت است، این مباحث با همدیگر خلط نشود، نگوئید شما احتیاج به اجماع ندارید یک فقیه واحد هم رایش حجت است، آن برای مقلد حجت است.

بحثی را که ما الان می کنیم بحث اجتهادی است، برای مجتهد رای مجتهد واحد برای مجتهد دیگر قطعاً حجت نیست، آنجا دنبال این می گردیم که رای مجتهد واحد حجت نیست لکن گاهی اوقات رای جماعتی از فقهاست، آیا می توانیم از رای فقها به متون دینی برسیم یا نه؟ ما عرض کردیم به جای این بحث حجیت که آقایان نوشتند این را به این لغت مطرح بکنیم خیلی بهتر است، طبیعتاً ما دو نحوه ی به اصطلاح وصول به متون دینی هم مطرح می شود یک مطرح می شود به اینکه برسیم به یک متن دینی به لحاظ خود حکم اثبات خود حکم را بکنیم، یک بحث دیگر هم اثبات روایت را بکنند، مثلاً بپاییم بگوئیم آقا از اینکه عده ی زیادی از فقهای شیعه گفتند نمی توانیم اثبات بکنیم حدیث رفع القلم صحیح است یا معتبر است، لکن حکم است، حکم ثابت است، این حکم که عقد صبی باطل است این ثابت است، ثابت نمی توانیم بکنیم حدیث رفع القلم را از آن فرهنگ دینی نمی توانیم به یک متن دینی برسیم که حدیث رفع القلم ثابت بشود، این یک جور بحث است، شیعه بیشتر این بحث را دارد...

یکی از حضار: از این منظر نمی شود مطرح بکنیم که بین فقهای عامه مشهور بود در جامعه در مرثا و مسمع معصوم بود و سکوت کردند

این زاویه ی اجماع نیست این هم می فرمایید .

آیت الله مددی: بله خود فرقی نمی کند.

این باید ثابت بشود، آخر این مشکلش این است که دوران محدود امامت ما تا قرن دوم است، فرض کنید دویست و شصت دوران

ظاهری، این زمان شیخ طوسی چهارصد آمده است.

یکی از حضار: عامه را می گویم، چون به هر حال فقهای عامه همه فتوا دادند در زمان ائمه هم بوده است.

آیت الله مددی: همه ندادند نه .

مضافا به اینکه فقهای عامه رفع القلم را از قرن اول مسلم آوردند دیگر قرن دوم آوردند.

یکی از حضار: بطلان عقد صبی منظورم است، حکم ...

آیت الله مددی: بله می دانم لذا عرض کردم شما از این شهرت و اجماع حدیث رفع القلم را ثابت کنید.

یکی از حضار: یعنی امام سکوت کردند، رد نکردند ...

آیت الله مددی : خوب رد نکردند حدیث رفع القلم هم ثابت بشود، چون حدیث رفع القلم این واضح است از اواخر قرن اول شروع می کند

به جا افتادن ...

یکی از حضار: یعنی درست است که حضرت باید برمی گردد، این مطلب که می گویند اگر حضرات در مرثا و مسمعشان مطلبی بوده

خلاف نظرشان همین که ساکت بودند رد نکردند این نشان می دهد که موافق بوده اند.

آیت الله مددی: عرض کردم این دو تایش باید ثابت شود، یعنی نکته ی اولش اینکه شهرت داشته و نکته ی دوم اینکه به مرثا و مسمع

ائمه بوده و ائمه بیان نکردند و چون به ما نرسید پس بیان نکردند این مشکلات اینطوری دارد.

پس بنابراین الان وقتی ما صحبت انتقال از فرهنگ می کنیم دو تا بحث همیشه هست، اشتباه نشود ...

یکی از حضار: توسط آن روایت که ما رواه عن علی نمی شود بخشی اش که از امیرالمومنین نقل می کردند عایشه آن را قبول نداریم ولی امیرالمومنین را قبول بکنیم.

آیت الله مددی: عرض کردم، این البته یک مبحث لطیفی هست و متأسفانه اصحاب ما متعرضش نشدند چون روایت مرسل است، در کتاب عده‌ی شیخ طوسی هم آمده هیچ جای دیگر هم این حدیث نیامده است، که اذا نزلت بکم حادثه لا تجدونه حکمها فی ما روی عنا فانظروا الی ما رووه عن علی، که اگر حکمش از ما به شما نرسیده به آنچه از علی روایت شده ... اینجا هم حدیث رفع القلم عن علی است. مراد ایشان ظاهراً این باشد.

این حدیث عرض کردم الان به لحاظ مصدر منحصر در عده‌ی شیخ طوسی است که کتاب اصولی است و سند هم ندارد مرسل است و هیچ جای دیگر نه مسند و نه مرسل نیامده است، خود این حدیث الان محل اشکال می شود توجیت این حدیث محل کلام است. این یک نکته.

نکته‌ی دوم درباره‌ی حدیث عرض کردم تا آنجایی که من خبر دارم اصحاب ما اخیراً یک کتابی است که برای زیدی‌های یمن است در قرن پنجم هم دوره‌ی شیخ طوسی است، یکی از علمای آنها نوشته است این را برداشتند این قسمتش را چاپ کردند، نه زیدی‌ها همین در قم چاپ شده، این کتاب در امامت است و نفی امامیه است یعنی این کتاب اساساً بر ضد ما نوشته شده است، کتابی است در مبحث امامت بر ضد ما نه اینکه حالا خیال کنید تایید است.

به مناسبتی هشت تا حدیث از کتاب نوادر الحکمه می آورد که برای ماست، اسم بابش هم باب تعارض است، ما اصلاً کلاً از آن هشت تا هیچ چیزی نداریم الان، این هم جزو عجایب است، چون گاهی می گویند که یک مطلبی بین اهل سنت یا زیدی‌ها یا غیر شیعه هست که مربوط به مصادر ماست لا مربوط به ائمه، از آن هشت تایی که آمده، اصلاً ما نمی دانستیم که ایشان باب تعارض دارد، حالا کل باب این هشت تا روایت است یا بیشتر است این را هم نمی دانیم، هشت تا روایت از کتاب نوادر الحکمه، اسم می برد نوادر الحکمه‌ی

محمد بن احمد و هشت تا روایت نقل می کند، حدیث اولش همین است، اذا نزلت بكم حادثة ... این معلوم می شود در کتاب نوادر الحکمه نزد قمی ها بوده است.

این روایت هم در آن کتاب مرسل است، لکن اخیرش عبدالله بن بکیر عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله است، در آنجا مرسل است، آن هم الان نمی تواند کارساز باشد، از اینکه اصحاب ما قمی ها بغدادی ها کلا این هشت تا روایت را طرح کردند معلوم می شود هر هشت تایش مشکل دارد، خود این روایت هم مشکل دارد، ذیلش را مرحوم شیخ طوسی نیاورده است، ذیلش ظاهر به قیاس است، چند تا از این روایات مشعر به این است که عمل به قیاس بکند، شاید سر اینکه اصحاب ما حذفش کردند مخالف با اصول مذهب هستند.

یک نکته ای هم برای ما عقده ای شده بود از نظر علمی این هم با این مطلبی که این زیدی نقل کرده آن هم حل شد، چون مرحوم شیخ مفید در اوائل آن تصحیح الاعتقاد وقتی که شیخ صدوق، البته عبارتش خیلی انصافا علمی نیست، ایشان می گوید از علامات غلو این است که افراد اهل قم را به غلو و تفریط قصور در ائمه نسبت بدهند، تقصیر، بگویند مثلا علمای قم مباحث امامتشان ضعیف است، ولایتشان ضعیف است، مرحوم شیخ صدوق در اعتقادات دارد، که از علامات غلو این است که علمای قم را به قصور در ولایت نسبت بدهد.

شیخ مفید رد می کند بر ایشان می گوید چرا شما این حرف را می زنید، استاد ابن الولید گفته که اول درجات غلو نهی سهو عن النبی والائمه است، بعد می گوید و هذا تقصیر بین حق با شیخ مفید است انصافا، اینکه انسان بگوید شما اگر گفتی پیغمبر سهو نکرده جزو غلاتی که حرف عجیبی نیست خوب ما هم به این قائل هستیم، این حرف عجیب و غریبی است انصافا ما خیلی برای ابن الولید احترام قائلیم خود بنده، لکن این حرف را نمی شود به هیچ وجه قبول کرد، اول درجات الغلو نهی السهو عن النبی والائمه علیهم السلام است.

نهی سهو که غلو نیست، مقاماتش خیلی الان اهل مسیحیت، مسیحیت حدود هزار و ششصد ساله است در همین حیره نجف و اطراف نجف جلسه ی کاردینال ها گذاشتند و در آنجا تصویب شد که پاپ من قبل الله معصوم است، خطا نمی کند اصلا و الان هزار و ششصد سال است که پاپ مصون از خطاست، معصوم حساب می شود.

حالا اینکه انسان بگوید پیغمبر سهو نمی کند یا بگوید ائمه سهو نمی کنند، این اول درجات غلو باشد واقعا حرف غیر قابل قبولی است انصافا با تمام احترام ما برای صدوق و استاد ایشان .

یکی از حضار: اولش این باشد بعدش دیگر چیست ؟

آیت الله مددی: علی ای حال ... انصافا ...

آن وقت مرحوم شیخ مفید ادامه می دهد که بعضی از قمی ها امسال بغداد آمدند می گفتند ائمه در دین قیاس به کار می بردند ما خیال می کردیم که شیخ مفید مبالغه می کرده است یعنی به ذهن ما نمی آمد که کسی پیدا بشود چنین حرف نامربوطی بزند که ائمه علیهم السلام ... این روایتی که در نوادر الحکمه است موید شد معلوم شد شیخ مفید هم در دلدلی داشته واقعا این روایت که خیلی عجیب است، این هشت تا روایتی که هست انصافا بعضی هایش عجیب است در کتاب نوادر الحکمه و به هر حال خوب شد که اصحاب حذف کردند. پس این هم مطلب دوم .

یکی از حضار: در اصلش همین را نسبت دادند.

آیت الله مددی: شاید ، چون می گویم در قرن پنجم در یمن یکی از ائمه ی زیدیه به نام المفید فی الامامه یک چنین اسمی دارد، نسبت داده و کتاب در رد ماست و در رد امامیه است، حالا ایشان نسبت داده دروغ گفته ... علی ای حال مطابق با نسبیتی است که شیخ مفید می گوید ، شیخ مفید این را می گوید ، یک شرحی هم راجع به حدیث سکونی در این جهت دادیم که اگر بخواهیم اینها را بگویم دیگر اصلا یکی دو روز باید صحبت کنیم آن هم ان شاء الله در شرح خودش عرض می کنیم.

که اصلا احتمالا منشاء عمل سکونی هم همین روایت است، همین کتاب نوادر الحکمه است، توضیحاتش در بحث سکونی عرض کردیم دیگر تکرار نمی کنیم.

واما نکته ی دیگری را من عرض کردم چون نوشته نشده است، ببینید ما معتقدیم که وقتی می خواهیم یک مطلب را پیگیری کنیم خوب دقیقا اطراف موضوع را بررسی کنیم، به مجرد اینکه بگوییم حجت نیست بگوییم این ثابت نیست اینها کافی نیست، به هر حال نسبت

داده شده به امام، مرحوم شیخ طوسی هم این را آورده و در نسبت کتاب نوادر الحکمه که ... این باید بالاخره کلام معنایش مشخص شود، به مجرد عدم حجیت این انصافا کفایت نمی کند، نمی تواند اثبات بکند، یعنی نمی تواند کارگشا باشد.

لذا ما بعد از این مقدمات و این تشکیکات در حدیث و مصدرش و اینها یک توضیحی هم عرض کردیم آن توضیح این بود که این حدیث اصولا همینطور که در کتاب نوادر الحکمه آمده درست است، این حدیث درست است، شیخ طوسی هم نقل کرده است لکن اصحاب ما نقل نکردند از این حدیث حکم موقت فهمیدند نه دائمی، اشتباه شیخ طوسی این جا بوده است،

یعنی بعبارة اخرى من عرض کردم اصولا ما در تاریخ فقهی خودمان نسبت به مکتب امیرالمومنین و اقوال ایشان دو راه کلی داریم، یکی آرای که از مدینه آمده بعد به کوفه بین شیعه رسیده این از مدینه توسط امام باقر و امام صادق آمده است، یک آرای ما داریم به عکس این است از کوفه آمده بعد برای مدینه نقل کردند، چرا چون کوفه عرض کردم در اصطلاح اهل سنت شهری بوده که فقهش فقه عبدالله بن مسعود و علی بن ابی طالب است.

عبدالله بن مسعود از زمان عمر والی کوفه بود تاثیرگذار در فقه کوفه است و حضرت امیر هم سه سالی که خودشان تشریف آوردند سی و هفت تا چهل، سال شهادتشان، تاثیر گذار در فقه کوفه است، آن وقت این تاثیرگذاری یک بعدهای دیگر هم دارد، مثلا یک کتابی را به نام کتاب علی که گاهی هم اسمش الاحکام والسنن والتضایا بود این را هم به امیرالمومنین نسبت دادند، در حقیقت این کتاب از کوفه به مدینه رفت.

این کتاب تدریجا به مدینه آمد و مثلا فرض کنید زیدی ها این کتاب را قبول کردند، یکی از مشکلاتی که بعدها برای فرق شیعه پیدا شد این بود، اسماعیلی ها هم این کتاب را قبول کردند، شرح این مطلب طولانی است من نمی خواهم وارد بشوم، در روایات ما بعضی ابتدائا امام باقر موضع خاصی دارند که حالا آن احتیاج به شرح دارد اما توسط امام صادق نفی شد، ولذا کتاب اسمش در مصادر ما هست اما در مصادر ما جا نیفتاده است، از آن نقل نکرده اند.

در مصادر اسماعیلی ها الان قاضی نعمان از همین کتاب نقل می کند، قاضی نعمان رتبه اش بین کلینی و صدوق است، طبقه ی حدیثی اش ما بین کلینی و صدوق است، نه کلینی از این کتاب نقل می کند و نه صدوق بله از مقداری از این کتاب توسط امام باقر نقل می شود، همین که عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن ابی جعفر، ببینید مقداری که به اصطلاح حالت شیعی به آن گرفته است آن وقت تدریجا توسط ائمه ی ما مخصوصا توسط امام صادق علیه السلام مطالب کتاب نفی شد.

این روایت محدودا باید حدود سال های صد و بیست صادر شده باشد، هنوز آن کتاب در کوفه و آن آثاری که در کوفه عن علی مطرح بوده است که کان علی یقول هکذا، امام صادق می خواهند بفرمایند که اگر مطلبی به شما رسید که هنوز از ما حکمش به شما نرسیده ، فعلا به آنچه که از عن علی نقل کردند عمل نکنید، پس این برای سال صد و بیست است، سال های صد و چهل و صد و پنجاه دیگر بیان حکم شد دیگر روایت موضوع ندارد. تحلیل روایت روشن شد؟ نزلت بکم حادثه لا تجدون حکمها فی ما روی عنا یعنی دارد تدریجا از مدینه به کوفه می رسد، مراد حدیث این است، بعدها این حدیث دیگر موضوعش را از دست داد ، سالبه به انتفاع موضوع شد، چون احکام رسید.

ببینید شما این خیلی مساله ی عجیبی است، نقل می کردند که کان علی یقول که تمام الحج والعمره ان تحریم بهما من دویره اهلک آن وقت از کوفه احرام می بستند من حتی توضیح تاریخی هم دادم از مسجد کوفه که خارج می شدند به طرف نجف همان اوائل مسجد کوفه اصلا محل احرام اهل کوفه برای از کوفه از اینجا بود این را یک توضیح تاریخی هم عرض کردیم، چون جایی نوشته نشده است، یک جایی بعد از زحمت زیاد ما پیدا کردیم، در این کتب فقهی ما نوشته نشده است.

خب ببینید ابو حمزه ی ثمالی حضرت سجاد را درک کرده حضرت باقر را درک کرده حضرت صادق را درک کرده اینها عده ای رفتند به مدینه اصلا از کوفه احرام بسته بودند تمام این پوست های بدنشان آفتاب خورده بود حضرت به ابو حمزه می گویند چرا ؟ می گوید آقا بلغنا عن علی من تمام الحج والعمره ان تحریم بهما من دویره اهلک لذا ما از کوفه احرام بستیم، حضرت می گویند این خلاف سنت است، کذبوا علی علی ببینید دروغ گفتند علی بن ابی طالب چنین مطلبی نفرموده است.

احرام از همان مواقیتی است که رسول الله قرار داده است، چرا از کوفه احرام بستید، ببینید مطلب خیلی عجیب است ها مثل ابو حمزه نفهمد مطلب خیلی عجیب می شود، ابو حمزه ای که از امام سجاد یادش است تا امام باقر تا امام صادق، آن وقت امام صادق می فرماید دروغ است، ببینید چطور شده بوده، یعنی امام فرموده بودند که اگر حکمی به شما رسید که هنوز از ما نرسیده از مدینه بیان نکردیم به آنچه که آنجا به اسم به عنوان علی هست اشکالی ندارد حالا به عنوان عبدالله بن مسعود نه به عنوان علی اشکال ندارد تا از ما برسد. یکی از حضار: رفتار ابو حمزه تایید می شود؟ چون هنوز نیامده بوده ...

آیت الله مددی: بله هنوز نرسیده بوده،

یکی از حضار: یک چیزی مثل من بلغ مثلا؟

آیت الله مددی: حالا من بلغ معنایش این نیست، آن من بلغ معنای دیگری دارد، اهل سنت هم من بلغ دارند آن هم معنای دیگری دارد کلا باز با آن فرق می کند.

پس این حدیث روشن شد، این که در کتاب مرحوم شیخ طوسی آمده ملتفت نشده البته ایشان ملتفت شده یک نکته ای را، آن نکته ای را که شیخ ملتفت شده باید یک جای دیگر توضیح بدهم، توجه نشده این حدیث اصولا موقت بوده، این اوائل امری است که احکام از مدینه توسط امام صادق بیان می شود اما سال صد و چهل دیگر احکام بیان شد، تدریجا بیان شد، دیگر حدیث موضوع نداشت، دیگر این حدیث موضوع نداشت و تعجب است که شیخ این حدیث را در قرن پنجم نقل کرده است. و اعجب از او شیخ این را نقل کرده برای اینکه حدیث سکونی را ... این که دیگر عجیب تر است مگر اینکه شیخ یک اشتباهی را از دیگران نقل کرده و الا شانش نیست، چون این حدیث، می گوید اگر شما مطلبی را که از ما نیست الی ما روه، روه سنی ها عن علی خوب حدیث سکونی، سکونی اینجوری است، عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی اینکه روی اهل البیت است.

مرحوم شیخ طوسی در عده این را در ذیل روایات سکونی آورده است این هم خلاف ظاهر است، مگر با یک توجیه دیگری که من بعد باید توضیح بدهم با یک توجیه دیگری باید توضیح بدهیم و الا این هم خلاف ظاهر است.

پس بنابراین اولاً این حدیث تاریخش روشن شد شرح حالش روشن شد و معلوم شد که این حدیث اصولاً برای اوائل کار است شیعیان کوفه فهمیدند در کوفه مطالبی را به اسم علی بن ابی طالب نقل کردند از مدینه صحیحش دارد می آید امام می خواهند بفرمایند تا هنوز به شما نرسیده بما رووه عن علی نه ما رووه عن عبدالله بن مسعود ما رووه عن عمر نه آن ها نه ما رووه عن علی عمل بکنید تا ما بیان بکنیم، چون ما بعد می رسانی و بعد رسانند، دیگر این حدیث موضوع پیدا نکرد، این حدیث چون شرح داده نشده امروز دیگر ما شرح دادیم.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.